



افغانهار هند

میر حسین شاه

## شمس الدین التمش

شمس الدین التمش (۱) که بسال ۶۰۷ هـ (۱۲۱۰ م) بتخت نشست، زر کتر بن پادشاه سلسله غلامان است، او را غلام غلام میگویند که با ثریاقت و کفایت محض توانست وارث واقعی تخت و تاج را از میان بردارد اگر از نظر قانون وراثت بینیم حق قطب الدین به تخت و تاج نیز شبه ناک بود. قطب الدین مطابق همان رسمی که در تاریخ شرق آنهمه عذومیت دارد رویکار شد. این رسم درست مطابق مقوله ای است که میگویند: قدرت مال شخصی است که میتواند آنرا بدست آورد. (۲)

روایت دیگری هم هست که میرساند شمس الدین اصلاً غلام نبوده میگویند (۳) پدر او که بلم خان نام داشت، بستگان، پیروان و خویشانند آن زیادی با طرف او جمع بود. پادشاه آبنده از همان خورده سالی زیبا و مهربان بود و آنرا در کاهوت در چهره او دیده می شد. این ممیزات حسادت هایی را مقابل او برانگیخت؛ روزی بعضی از خوبشاندان او به بهانه تماشای دویدن اسبها اجازه بردن او را به پیرون از والدینش حاصل کردند. و چون او را به میدان اسب روانی بردند به اسب فروشان

(۱) ضبط دیگر آن التمش است. التمش را تاجری موسوم به جمال الدین خرید و به غزنی آورد. لزان جا او را به دهملی بردند و با غلام دیگری که نام داشت فروختند. این هر دو را قطب الدین خرید میگویند سلطان محمد غوری یک وقتی به قطب الدین راجع به التمش این طور گفته بود: «اورانیکو دار زیر لیک وقتی خود را صاحب نام و نشان خواهد ساخت» قطب الدین او را بچیت افسردر لشکر خود داخل کرد. جوان لیاقت خوبی نشان داد و خود را بر تبه امیر شکار رسانید و بعدها هنگام فتح گوا لبار امیر قصر سلطنتی شد. مدتی بعد نیا بت حکومت بدایون را باو گذاشتند.

(۲) History of Mediaeval India در Iswari Prasad چاپ الله آباد ۱۹۳۳ ص ۱۶۷

(۳) History of India در A.V. Williams Jackson چاپ نیویارک ۱۹۰۷ ص ۹۲



فروختند. اسپ فروشان او را به بخارا بردند؛ یکی از خوبشاوندان قاضی شهر این غلام را خرید، و پس از آنکه به تربیه اش همت گماشت به حاجی نجاری فروخت حاجی التمش را با اختیار جمال الدین گذاشت و بوسیله موخرالد کر به غزنی آورد شده. روایت دیگری هم موجود است (۱) که او را قطب الدین هنگام حیات آزاد کرد. بود و همین امر باعث رفع اشکال انتخاب او بحیث سلطان گردید.

بهر حال وقتی قطب الدین روی تخت قرار گرفت با مشکلات زیادی مواجه بود. از یک طرف رقبائی چون ناصر الدین قباچه و یلدز و علی مردان از اشراف خلجی مقابل او قرار داشتند، که هر یک از آن ها علنا جاه طلبی های خود را اظهار میکردند و از طرف دیگر امرای معزی و قطبی اظهار عدم رضایت می نمودند و نمی خواستند تخت دعلی، که به سلسله ایبک تعلق دارد، به تصرف غلامی بیاید. علاوه بر این هندوهای بودند که بر آزادی از دست رفته اسف می خوردند و می خواستند آنرا دوباره بدست آرند (۲) اما شمس الدین ترانست با حوصله و شجاعت بر همه مشکلات موفق آید. مخالفت اول از طرف امرای معزی و قطبی صورت گرفت همه آنها در مجاورت دهلی بدور هم جمع شدند و به شورش برخاستند. سلطان به مقابل ایشان حرکت کرد، آنها را در میدان چو در نزدیکی دهلی شکست داد و غالب امرای ایشان را کشت، (۳) و بعد از آن قسمت های مختلف سلطنت دهلی را با متعلقات آن چون بدایون، اوده و کینا و... تحت نظارت خود آورد. ولی هنوز رقا در مقابل او بودند و سلطان برای حفظ سلطنت و استقرار امنیت باید خطر آنها را رفع میکرد.

(۱) ابن بطوطه در سفرنامه می نویسد: «... فقها به پشوائی و جبه الدین کاشانی قاضی القضاة برای مذاکره در این باب (امر سلطنت) پیش او آمدند و قاضی بر سبیل عادت بر کنار او نشست سلطان مقصود آنرا دریافت و گوشه بساط را بلند کرد عقدنامه ای بدست آنان داد که بموجب آن وی را از غلامی آزاد کرده بودند. قاضی و فقها بعد از قرائت آن سند بیعت کردند و او در فرمانروائی استقلال یافت...» رحله ابن بطوطه ترجمه محمد علی موحد ص ۴۳۵.

(۲) در دوره سلطنت بهرام شاه توانستند گوالیار و رام تمبهر را از تصرف حکومت دهلی بیرون کنند.

(۳) پیشوای این طایفه سردار جامدا ران و از ترک ها بود (رجوع کنید به تاریخ فرشته

ص ۶۵) و دا کتر کالبکار دا تا در An Advanced History of India ص ۲۸۲



اولتر از اینها بلند بود که غزنی را در دست داشت. و از همین جهت خود را وارث سلطنت و فرمانروای امپراطوری می شمرد (۱) اما اتفاق عجیبی رخ داد تاج الدین (بلدز) از مقابل لشکر خوارزم شاه به لاهور گریخت. پنجاب را متصرف شد و تانانیسار پیشرفت بین او و شمس الدین راجع به حدود سلطنت مخالفت بخاست و بسال ۶۱۲ (۱۲۱۵) جنگی در ترابن در گرفت درین جنگ التمش فاتح شد و تاج الدین به اسارت رفت (۲) حسب الامر او را به دهلی بردند و از آنجا به بدایون فرستادند. در بدایون او را به قتل رسانیدند و دفن نمودند. پس از آن ناصر الدین قباچه مورد حمله قرار گرفت. ناصر الدین پس از جنگ مختصری اطاعت خود را در ۶۱۴ (۱۲۱۷) اعلام داشت. اما شکست او پس از مدت درازی در ۶۲۴ (۱۲۲۷) صورت گرفت.

خطر ناصر الدین کوچکتر از خطری بود که سه سال

### حمله چنگیز

و چند ماه بعد متوجه سلطنت دهلی گردید. چنگیز خان که

در رأس طایفه مغل (منگول) (۳) قرار داشت از چرگاههای خود در منگولیا برون آمد جانب آسیای وسطی و سلطنت خوارزم متوجه شد و از آنجا از راه افغانستان جانب هند سر از برگرید در راه هر شهری را مقابل خود دیدند فتح کردند به قول یکی از دانشمندان آمدند، کشتند، سوختند، ریختند و با خاک یکسان کردند (۴) مساجد ویران گردید، کاخ ها با خاک یکسان شد و کتابخانه ها و نسخه های خطی عالی را طعمه حریق نمودند. تنهایک پادشاه اسلامی، جلال الدین خوارزمشاه، که جانشین پدر تیره روز محمد خوارزمشاه شده بود. دلیرانه و مصرانه می جنگید تا بالاخره از مقابل او جانب

(۱) دکتر کالیکار داتا در همان کتاب ص ۲۸۲

(۲) ویلیام جیکسن در کتاب سابق الذکر چاپ نیویارک ص ۹۶.

(۳) کلمه منگول از مانگ گرفته شده و بمعنی دلیر، شجاع، جسور آمده مغول ها در اول طایفه ای از اتحادیه بزرگی بودند اما بعدها نام آنها به همه طوایف بر سر اقتدار، اطلاق شد ا شوری پسر شاد در مسید یسول انهدینا ص ۱۷۱ به نقل از

Howarth: History of Mongol-I.P,27.

Dr. Wahid Mirza, Life and Works of Amir Khusrau (۴)

یو نیورستی پنجاب ص ۳.



هندگر بخت ربه کنار رو و سند خیمه زد و در آنجا خود را آماده قتل ساخت (۱) از اینجا پیاپی به التمش فرستاد و از خواهش کرد محلی را در دهلی برای اقامت او اختصاص دهد اما سلطان میسر سید مبارک پیر و ان ترک او شاه را بر او تر جیح دهند به همین جهت عذر خواست و پیام داد که موای دهلی به صحت بادشاه سازگار نیست و سفیر را نیز بسقتل رسانید. جلال الدین لشکر خود را مقابل چنگیز بدقت هدایت کرد. خوارزمی ها شجاعانه چندیندو نزدیک بود فتح نصیب ایشان شود. اما طرف مقابل وضع خود را مرتب ساختند و در تصادمی که بین دو قوا صورت گرفت جلال الدین شکست خورد خسار جنگ بسیار سنگین بود از سی هزار نفر که بدور او جمع بودند تنها هفت هزار نفر باقیمانده بود. پس از شکست جلال الدین جانب هند و سیوستان رفته و از آنجا براه کج، مکران بدر رفت (۲) مغول ها نتوانستند به گرمای هند بسازند. دیری نگذشت که به سواحل غرب رود سند آمدند و در آن جا مقیم شدند و باین ترتیب هند از حمله آنها مصون ماند.

پس از مرگ قطب الدین ملک های خلجی در بنگال  
**ملک های خلجی** بیعت خود را پس گرفتند علیمردان سکه و خطبه را بنام خود کرد. غیاث الدین خلجی در این کار از او پیروی نمود غیاث الدین را مورخین اسلام از امرای لایق و کریم می شمارند. جاجنگر، کلمروت و گور (بفتح اول) در زمان او فتح شد و در این اراضی به استقلال سلطنت می کرد. سال ۶۲۲ هـ (۱۲۲۵ م) التمش لشکری بآن طرف اعزام داشت غیاث الدین مطیع شد و سی فیل و هشت صد هزار از سکه مروج زمان (تنگه نقره) تقدیم داشت (۳) بعد از این خطبه و سکه بنام شمس الدین شد. چون لشکر سلطان مراجعت کرد غیاث الدین نایب الحکومه بهار را از شهر (۱) هاورث می نویسد این جا قسمتی از سپاه او که غا لباً خوارزمی بودند با وی پیوستند.

این قسمت از سپاه توانست از رود خانه عبور کند به غرض بدست آوردن اسلحه و مهمات حمله ای به هند نمودند و امیری را در آن جا شکست دادند اما خبر تمایب مغول ها آنها را بخوف انداخت و به مراجعت مجبور کرد.

(۲) طبقات اکبری چاپ نول کشور ص ۲۸. رفتن جلال الدین را بایران نه می توانیم شکست بنامیم او پس از آنکه مقاومت را مقابل لشکر چنگیز بدون فایده دید خود را بآب سند زد و از آن رودخانه عبور نمود با آن طرف که کهرها با او متفق شدند بر ناصر الدین قباچه فرود آمدند و او را به حصار ملتان محصور ساختند. سندر اغارت کردند و آن را غیر مسکون گذاشتند، جلال الدین شنید در عراق لشکری گرد آمده است و او می تواند از آن استفاده کند از همین جهت از رود سند دوباره عبور نمود و جانب ایران رفت.

(۳) ولیم جیکسن در هستری آف اندیا ص ۹۸ تاریخ فرشته هشتاد هزار تنگه نقره می نویسد



بیرون کرد و آن ابالت را باست آورد. ناصر الدین محمد شاه که متصدی ابالت اوده بود، ابل او پیشرفت غیاث الدین به قوه متوسل شد اما مغلوب گردید و به قتل رسید و امرای خلجی اسیر شدند. لکنهوتی کاملاً بتصرف سلطان درآمد. بسال ۶۲۳ (۱۲۲۶) جهت فتح حصار را متمهور حرکت کرد، این حصار را از حصارهای مستحکم هند می دانند و می گویند هفتاد مرتبه مورد حمله قرار گرفته است اما کسی نتوانسته آنرا فتح کند. شمس الدین توانست در مدت چند ماه آنرا بدست آورد یک سال بعد ازین مندور (۱) در کوههای سیوالک مورد حمله قرار گرفت. اینجا نیز فتح نصیب شمس الدین شد و غنیمت بسیاری بدست او افتاد.

قباجه یکی از غلام های جاه طلب سلطان محمد معز الدین

### سقوط قباچه

بنام بود و مردی بود در غایت شهامت و شجاعت و کیاست

و حذاقت (۲) قباچه نجار ب اولی خود در ادرا مملکت داری در خدمت همین پادشاه حاصل کرد و به مدارج عالی اداری رسید بانتر لیاقتی که در امور اداری داشت او را نایب الحکومه (اچه) مقرر نمودند. در این جا کارها را بطوری اداره کرد که در اندک مدتی خود را بر ملتان و سیوستان و دیبل مسلط ساخت و تا کنار بحر رساند. سند همه او را مسلم شد و حدود مملکت او تا سر هند، گرم و سر سوئی رسید. مو فقیب های او حسادت و قیبه او را در غزنی (تاج الدین بلدز) بر انگیخت و لاهور ما به نفاق دو فرما نروا قرار گرفت چون قوای خلجی و خوارزمی را قباچه شکست داد، آنها از التمش کمک خواستند و موخر الذکر ایشانرا حمایت نموده التمش در راس لشکر بزرگی از راه سر هند جانب اچه حرکت نمود. نایب الحکومه لاهور بناقوای دیسگری ملتان را مورد حمله قمرار داد. قباچه چون خبر رسیدن سلطان را شنید در حصار بهکر خود را متحصن ساخت و عسکر و خزانه را به آنجا انتقال داد عساکر التمش اچه را محاصره نمودند و پس از دو ماه و بیست و هفت روز محاصره آنرا در دو شنبه ۲۹

(۱) طبقات ناصری منداور می نویسد در حالیکه فرشته مانده نوشته. عبارت طبقات اکبری مندور است: بدایونی نیز مندور نوشته، املائی اصلی همین مندور است و آن پایتخت راجپوت های پریهارا بود که بفاصله دهمیل به شمال جوده پور وقوع داشت.

(۲) تاریخ فرشته ص ۳۱۴



جسمه سادی الا و ل ۶۲۵ ( مسی ۱۲۲۸ ) ( ۱ ) متصرف شدند  
سقوط اچه ناصرالدین قباچه را بطوری مابوس ساخت، که پسرش علاء الدین مسعود  
بهرام شاه را نزد سلطان فرستاد، سلطان از امیر جوان حسن استقبال نمود  
اما نگذاشت نزد پدر برود. عدم مراجعت او اندوه پدر را بیشتر ساخت و از  
ترس اینکه مبادا به سر نوشت تاج الدین یلدز گرفتار شود برای حفظ جان به  
کشتی نشست اما در آبهای سند غرق شد (۲) مرگ او به جنگ خاتمه داد و  
لشکر او را بغداد متالتمش در آورد؛ اندکی بعد التمش بدلهای بازگشت و  
اکمال فتح سند به یکی از افسرهایش جنیدی گذاشت.

بسال ۶۲۶ هـ خلیفه از بغداد سفیری اعزام داشت

التمش و خلیفه و خرقة ولو برای التمش فرستاد و او را پادشاه هند شناخت.

خرقة ولوای خلیفه که در این وقت خود به ضعف سیاسی گرفتار بود جز جنبه  
تشریفاتی چیز دیگری نداشت اما همین تشریفات به قوای التمش در هند جنبه  
قانونی میداد و هر نوع مخالفت را مقابل او حرام می ساخت. خرقة ولوای خلیفه  
دست التمش را در هند قویتر ساخت. معلوم نیست خلیفه خود بچنین کاری  
رضاداده بود یا التمش از او خواهش نموده بود او را مورد نوازش قرار دهد.  
اما جای شبه نیست که کار او ارزش سیاسی مهم داشت. فرمان او سر و صداهای  
اشخاصی را که التمش را غلام می شمردند و او را لایق پادشاهی نمیدانستند خاموش  
ساخت و به سلطنت او در جهان اسلام رسمیت داد. نام خلیفه المستنصر بالله را روی  
سکه نقش کردند. سکه تجزید شد و التمش اولین شخصی است که سکه عربی  
خالص را بمیان آورد تنگه نقره‌ای که ۱۷۵ گرین وزن داشت سکه معیاری گردید.  
پس از آنکه فرمان ولوای خلیفه پشیمان التمش شد، سلطان

فتح بنگال و کوالیار برای توسعه امپراطوری خود مانعی در مقابل نداشت. چون

ناصرالدین محمود در بنگال در گذشت ملک های خلجی باز به شورش برخاستند  
و میخواستند آنها را از سلطنت دهلی جدا کنند این بار بالکا پسر غیاث الدین ایشان

(۱) ویلیام جکسن درهستری آف اندیا ص ۱۰۰ مدت محاصره را يك ماه مینویسد و این صواب

نزدیکتر است.

(۲) در واقع مرگ ناصرالدین قباچه مورخین اختلاف دارند. به قول بعضی پادشاه با اثر تصادف  
غرق گردید اما معده‌ای هم میگویند خود را به آب رودخانه انداخت و خودکشی نمود.



رارهنمائی میگرد (۱) سلطان قوای بزرگی را جمع نمود و جانب پنکال حرکت کرد  
 خلجی هاشکست کردند و حکومت لکنهوتی به ملک علاء الدین جانی تفویض شد.  
 بسال ۶۲۹ هـ (۱۲۳۲ م) سلطان جانب گوالیار حرکت کرد و در پای حصار آن  
 شهر خیمه زد حصار گوالیار در این وقت بتصرف میگل به دیو بود. محاصره یازده ماه  
 طول کشید تا آنکه در دوشنبه ۲۶ صفر ۶۳۰ (۱۲ دسامبر ۱۲۳۲) حصار فتح شد. میگل  
 به دیو در تاریکی شب گریخت. هفتصد نفر از دشمن را بدر خیمه سلطان کشتند.  
 و بعد از آن ترفیعات افسرهای نظامی را سورت دادند بروز دوم ربیع الاول همین سال  
 سلطان مراجعت کرد. هنگام مراجعت غلامی را خرید موسوم به بهاء الدین بلبن همین  
 غلام بعد ماغیاث الدین بلبن شد و به سلطنت رسید (۲)

پس از مراجعت لشکری به مالوه فرستاد و حصار بهلسارا

## مالوه

بدست آورد از آنجا جانب اجین پیشرفت و بابتخت قدمی

و بکر مادیتیه (۲) را متصرف شد. این جا لشکر سلطان معبد مهاگالی (۴)  
 را که یکی از قدمی ترین معابد هند بود (۵) ویران کردند و بعضی از بقایای  
 آنرا بدلی آوردند.

پس از مراجعت از دهللی سوء قصدی به سلطان روی داد با این شرح که جمعیت  
 اسماعیلیه چون نتوانستند مذهب خود را مذهب رسمی دولت بسازند خواستند سلطان  
 را از میان بردارند. برای این کار روز جمعه را انتخاب نمودند هنگامی که سلطان  
 برای ادای نماز به مسجد جامع امیرورد مخصوصاً اینک میگویند التمش به طاعت و عبادت  
 مولع بود و روزهای جمعه به مسجد جامع رفتی و نادای فریض و نوافل قیام نمودی  
 (۱) در یکی از روزهای جمعه هنگامی که سلطان در مسجد جامع به ادای نماز مشغول  
 بود عده ای از ماجرا حویان باشمشیر آخته به مسجد ریختند و بعضی را کشتند. سلطان  
 توانست از مسجد بیرون شود. مردم بر درو بام مسجد بالا رفتند و با تیر و سنگ  
 مهاجمین را دور کردند. پیشوای این طایفه را تاریخ فرشته مردی بنام نور می نویسد  
 که بعد ما او و طرفدارانش گرفتار شد و به امر سلطان بقتل رسید.

(۱) Col. Sir. Wolséley Haig در The Cambridge History of India ص ۴۵

(۲) کرنل ولسلی هیک دردی کمبرج هستری آف اندیا ص ۵۲

(۴) Maha-Kali

(۳) Vikramadyta

(۵) Iswari Prasad: Mediaeval India p. ۱۱۹ تاریخ فرشته ص ۶۷.



بسال ۶۳۳ لشکر خود را بجانب بنیان (که به قول راورتی در سند یا گرد و آب باراضی، که بطرف غرب salt range افتاده واقع است) حرکت داد اما درین سفر مریض شد و بنا بر شدت مرض مجبور به بازگشت گردید. روز چارشنبه اول شعبان را ستاره شناسان برای ورود سلطان به شهر تعیین نمودند. پادشاه در هودجی که روی فیل بار بود به شهر وارد گردید. مرض او شدت یافت و پس از ۱۹ روز (در ۲۰ شعبان ۶۳۳ او اواخر اپریل ۱۲۳۶) درگذشت مدت سلطنت او ۲۶ سال و ۵۰ روز.

راجع به شخصیت او به مشکل می توان از ماخذ شرقی،

### شخصیت

که تنها وسیله مطالعه احوال او است قضاوت کرد. همه او را

به بزرگی و بزرگواری ستوده اند اما از مطالعه احوال او می توانیم آثار استعداد کافی در او ببینیم. وی همان شخصی است که در جوانی از عطف و تندر دورش نبردند و به غلامی فروختند (۱) ولی هنوز در همان وضع غلامی بود که سلطان معزالدین در باره او گفت: «اورانیلو دار زیرا يك وقتي خود را صاحب نام و نشان خواهد ساخت، و بعد از آن امرداد از غلامی آزادش کنند. قطب الدین که آثار استعداد را در او دید او را پسر خواند و دخترش را بجباله نکاح وی در آورد، امیر شکار خود ساخت و بعدها به نیابت حکومت ایالات مقرر گردید. و پس از آنکه به سلطنت رسید به عدل و اصلاح شهرت داشت. این بطوطه که در ست يك قرن بعد از مرگ سلطان به هند سفر کرد (۲) راجع باو می نویسد وی مردی عادل و صالح و کریم بود از جمله آثار خیر او این بود که در رد مظالم و احقاق حق مظلومین شدت عمل به خرج میداد و فرمان داده بود که هر کس مورد ظلم و تعدی قرار گرفت جامه ای رنگین بر تن کند و چون مردم هند همه لباس سپید می پوشیدند هر کس لباس رنگین داشت پیدای او و فوراً ششادیش مورد رسیدگی قرار میگرفت. او بر در قصر خود مجسمه دوشیرمزمزمین گذاشته بود که توی در برج قرار داشتند و بر گردن آنها دوزنجیر آهنین انداخته بود که بزنگ بزرگی منتهی می شد شبها آنانرا میزدند و ظلم و تعدی قرار میگرفتند جرس را بجزر کت در میآوردند و سلطان با شنیدن صدای آن فوراً فرمان رسیدگی صادر میکرد (۳) با وجود آنکه غالب اوقاتش در جنگها میگذشت اکثر مواقع می یافت با اشخاص متقی و دانشمند رسیدگی کند (۴) به مذهب سخت پایبند بود و از همین جهت ملاحظه علیه او توسطه چیدن تا آخر سلطنت سعی کرد بزرگی و بزرگواری خود را حفظ کند.

(۱) تاریخ فرشته ص ۶۴ (۲) ابن بطوطه در غره محرم ۷۳۴ به پنجاب وارد شد و از آنجا جانب

دهلی حرکت کرد (فرنامه ترجمه محمد علی مؤید تهران ۱۳۳۷ ص ۴۰۴).

(۳) سفرنامه ص ۴۳۶ (۴) در فصل دیگری به تفصل بیشتری از این بحث خواهم کرد.